

اصل نمایندگی و چالش‌های ساختاری در نظام سیاسی افغانستان

محمد اسحاق عارفی*

چکیده

قوه مجریه بر اساس قانون اساسی، نهادی متشکل از رئیس جمهور و معاونان آن است که هر سه تای آنان، به‌عنوان شخصیت حقوقی نهاد ریاست جمهوری، رهبری قوه مجریه را به عهده دارند. بر اساس ماده چهارم قانون اساسی، نهادهایی که حاکمیت ملی را تمثیل می‌کنند، به‌عنوان نمایندگان ملت، مشروعیت تصرفات حقوقی را در عرصه حاکمیت ملی به دست آورده و در تصمیم‌گیری‌های اساسی دخالت می‌کنند؛ اما چالشی که گریبان‌گیر نهاد ریاست جمهوری شده است، این است که اصل نمایندگی در نهاد ریاست جمهوری قابلیت تطبیق را پیدا نکرده و بر همین اساس، تنها شخص رئیس جمهور صلاحیت اجرا و رهبری نهاد ریاست جمهوری را به عهده داشته و معاونان وی نقش تعریف‌شده‌ای در راستای تجلی حضور و مشارکت نحله‌های متکثر اجتماعی نداشته‌اند. این مسئله موجب شده است که صلاحیت‌ها و مکلفیت‌های معاونان ریاست جمهوری به‌عنوان یکی از سؤال‌های اصلی در چوکات نظم حقوق اساسی کشور، مطرح شده و مورد توجه قرار گرفته است. بر همین اساس، نوشته پیش رو در صدد شده است که بر بنیاد «اصل نمایندگی»، صلاحیت‌های مشخص و واضحی را برای

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

معاونان رئیس جمهور پیشنهاد نماید تا حضور واقعی شهروندان در رهبری قوه مجریه به صورت واقعی تأمین گردیده و مشارکت حداکثری آنان در اعمال حاکمیت تجلی یابد.

کلیدواژه‌ها: رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، اصل نمایندگی، صلاحیت معاونان رئیس جمهور، مشروعیت نظام سیاسی.

مقدمه

افغانستان کشوری است که از دگرگونی و تغییرات دوامدارد و مستمر سیاسی رنج برده و دچار تغییرات رادیکال در سیستم سیاسی و در نتیجه سقوط دولت‌ها شده است. سقوط دولت‌ها و نظام‌های سیاسی یکی از خسارت‌بارترین چالش‌ها در تاریخ حکومت‌داری کشور ما است که زیان‌های جبران‌ناپذیری برای کشور و جامعه به بار آورده است. با انحلال و فروپاشی نظام‌های سیاسی، هیچ برنامه‌ای برای توسعه و انکشاف زیرساخت‌های کشور تدوین و عملیاتی نشده و دستاوردهایی که در مدت‌های کوتاه از عمر حکومت‌ها ایجاد شده بود، نیز ویران گردیده و به نابودی و فنا سوق داده شده است. نه تنها دستاوردهای حکومت‌ها ویران و بر باد رفته است که امنیت نسبی ایجادشده در سایه حکومت‌ها نیز از میان رفته و هزاران شهروند کشور در دام مرگ، مهاجرت و درگیری کشیده شده‌اند. بر همین اساس، صیانت از موجودیت نظام سیاسی و اصلاحات تدریجی آن، راهبردی‌ترین هدف، آرزو و مطالبه هر شهروندی است که باید مورد رعایت تمامی نحله‌های سیاسی کشور قرار بگیرد. از همین روی، موجودیت نظام سیاسی، به‌خصوص نظام سیاسی با سازوکارهای دموکراتیک، یکی از نیازهای استراتژیک کشور ما است که ضرورت است مورد صیانت قرار گرفته و اصلاحات مورد نیاز از درون نظام و به صورت تدریجی صورت بگیرد.

بر اساس چنین رویکردی است که داعیه اصلاح نظام سیاسی در جهت بهبود کارکردهای دولت، تأمین مشارکت بهتر مردم در تصمیم‌های حاکمیتی، تمرکززدایی از قدرت، انکشاف و توسعه متوازن، تأمین عدالت، رعایت حقوق شهروندی و مانند آن، به صورت تدریجی و با در نظر داشت پذیرش ذهنیت عمومی صورت گرفته و وارد ادبیات سیاسی و حقوقی کشور گردد. اصلاح نظام سیاسی، و به‌ویژه اصلاح ساختار رهبری قوه مجریه، یکی از مطالبات پسینی است که وارد ادبیات حقوقی و سیاسی کشور شده و موضوع سؤال، پرسش و درخواست اصلاح‌گرایانه از سوی نحله‌های متفاوت شهروندی قرار گرفته است. ایجاد نظام فدرالی، تأسیس نظام صدارتی و یا پست صدارت عظمی در نظام ریاستی از این دست پیشنهادات اند که بعضاً از سوی جریان‌های رهبری حکومت پیشنهاد گردیده و بر همان اساس، پست ریاست اجراییه در حکومت وحدت ملی ایجاد گردیده است.

ولی در عین حال، ظرفیت‌های دیگر جهت تأمین واقعی مشارکت شهروندان و تحدید صلاحیت‌های رئیس‌جمهور به‌گونه دیگر نیز وجود دارد که در چارچوب همین نظام به تأمین مشارکت واقعی مردم در رهبری قوه مجریه منتهی گردیده و از تعدد مراجع تصمیم‌گیری نسبت به سیستم‌های پیشنهادی دیگر تا حدودی جلوگیری می‌نماید. تجدید نظر در تعداد معاونان ریاست جمهوری و مشخص نمودن صلاحیت‌های معینی برای آنان، می‌تواند اصل نمایندگی را تأمین و چالش‌های ساختاری در رهبری قوه مجریه را تا حدودی کاهش دهد.

۱. بیان مسأله

ساختار رهبری قوه مجریه، و به صورت کلی نظام سیاسی کشور، به‌عنوان نظام نیمه‌ریاستی تعریف و صورت‌بندی شده است که ابهام و ناروشنی‌های زیادی را در عرصه عملی و تئوریک، به همراه داشته است. رهبری قوه مجریه در نظم سیاسی فعلی این‌گونه صورت‌بندی شده است که رئیس‌جمهوری همراه با معاونانش به‌عنوان پکیج‌های انتخاباتی ریاست جمهوری در معرض آرای مردم قرار گرفته و با تکمیل حد نصاب از آرای ریخته‌شده انتخاباتی، به‌عنوان رئیس‌جمهور کشور احراز موقعیت نموده و رهبری قوه مجریه را عملاً در دست می‌گیرد. رئیس‌جمهور منتخب دارای صلاحیت‌های وسیعی است که در برابر نهادهای نظارتی دیگر چون پارلمان کشور مسئولیت نداشته و جز در موارد خاص، سلب صلاحیت شده نمی‌تواند. در عین حال اما وزیران کابینه که از طرف رئیس‌جمهور تعیین می‌شوند، باید از شورای ملی تأیید یا رأی اعتماد بگیرند و در حقیقت در برابر نهاد پارلمان باید مسئول و پاسخ‌گو باشند. با این وصف، قوه مجریه، یک قوه یک‌رکنی است که تا هم‌اکنون پست صدارت در قانون اساسی ما پذیرفته نشده است. از سوی دیگر نیز رئیس‌جمهور صلاحیت انحلال پارلمان را نداشته و پارلمان کشور تنها در شرایط و وضعیت‌های خاص ممکن است دچار انحلال شود. در این سیستم، نوعی اختلاط از نظام ریاستی و نظام پارلمانی پدید آمده و بعضی از خصوصیات مثبت هر دو نظام را در خود جمع نموده و به همین دلیل، به سیستم نیمه‌ریاستی تعریف و صورت‌بندی شده است. اما این صورت‌بندی که در رهبری قوه مجریه صورت گرفته است، با ابهامات و سؤال‌های زیادی از نظر تئوریک و با سرگردانی‌های فراوان در عرصه عملی روبه‌رو می‌باشد. بر اساس فهمی که از صورت‌بندی قوه مجریه در قانون اساسی صورت گرفته است، نباید تنها رئیس‌جمهور صلاحیت اعمال صلاحیت در قوه مجریه را داشته باشد؛ بلکه هیأت رهبری و یا به عبارت دقیق‌تر، شخصیت حقوقی ریاست جمهوری که متشکل از رئیس‌جمهور و معاونان آن می‌باشد، باید صلاحیت رهبری قوه مجریه را دارا باشد. اما از آن‌جا که صلاحیت‌های ریاست جمهوری تنها در شخص رئیس

جمهور خلاصه شده و هیچ تعریفی از صلاحیت‌های معاونان آن در قانون اساسی مورد توجه و حکم‌انگاری قرار نگرفته است، شایبه تمرکزگرایی، استبداد، عدم انعکاس و تجلی عینیت‌های متکثر اجتماعی شهروندان کشور در رهبری قوه اجراییه و عدم رعایت مصالح دموکراتیک ملی و شهروندی در عرصه‌های عملی و نظری ملموس و عینی گردیده و به یک مسئله سؤال‌برانگیز تبدیل شده است. بر همین اساس بود که گفتمان‌هایی در مورد تغییر نظام سیاسی ایجاد شد. تغییر نظام سیاسی نیمه‌ریاستی به نظام فدرالی یکی از طرح‌هایی است که از سوی برخی از حلقات فکری طرح گردیده و به‌عنوان یکی از داعیه‌های شهروندی در قالب گفت‌وگوهای روشنفکری مورد توجه واقع شده است. هرچند داعیه نظام فدرالی از طرح‌هایی است که در دوره‌های متفاوت سیاسی طرح گردیده؛ ولی هنوز به‌عنوان یکی از راه‌حل‌های سیاسی متناسب با تکثر و وضعیت اجتماعی کشور مورد اقبال واقع نشده و حمایت ملی را جلب نتوانسته است.

علاوه بر طرح فدرالی شدن نظام، سیستم صدارتی نیز یکی دیگر از طرح‌هایی است که مورد توجه قرار گرفته و حتی به‌عنوان طرح مورد توافق دو تیم اصلاحات و همگرایی به رهبری داکتر عبدالله عبدالله و تیم تحول و تداوم به رهبری محمد اشرف غنی، مورد توجه قرار گرفته و بر همان اساس، توافق‌نامه حکومت وحدت ملی ایجاد و پا به عرصه میدان سیاست و حکومت گذاشت. این گفتمان بر این اساس به وجود آمد که کشور افغانستان دارای تکثر جمعیتی و شهروندی است که رهبری فعلی قوه مجریه با تعریف صلاحیت‌هایی که دارد، نمی‌تواند از حضور و تمثیل آنان در ساختار قوه مجریه نمایندگی نماید؛ لذا این کشور نیازمند تمرکززدایی از قوه مجریه بوده و نیازمند ساختار اجرایی متکثر می‌باشد که تمامی اقوام و شهروندان کشور حضور خود را در هیأت قوه مجریه به صورت ملموس و عینی احساس نمایند. به همین دلیل، در توافق‌نامه تاریخی حکومت وحدت ملی، تأسیس پست صدارت عظمی پیش‌بینی شده بود تا از تمرکز بیش از حد قدرت در شخص رئیس‌جمهور جلوگیری شده و قسمتی از صلاحیت‌ها به نخست‌وزیر و یا صدراعظم واگذار شود.

بنیاد اندیشه

علاوه بر راه‌کارهای یادشده، جهت تأمین بیش‌تر مشارکت مردم در رهبری قوه مجریه، می‌توان راه‌های دیگری برای تمرکززدایی جست‌وجو نمود که با حفظ مرکزیت، تکثر اجتماعی را در هیأت رهبری قوه مجریه تمثیل نموده و به نوعی تجلی جمعیت‌های متکثر جامعه شهروندی را بازتاب داده و مشارکت حداکثری شهروندان را در رهبری اجرایی نظام سیاسی تأمین نماید.

این ظرفیت با اعطای صلاحیت‌های لازم برای معاونان ریاست جمهوری عملیاتی گردیده و حضور واقعی جمعیت‌های متکثر اجتماعی را در رهبری قوه مجریه بازتاب خواهند داد. معاونان ریاست

جمهوری بر بنیاد این پیش‌زمینه در ساختار اجرایی کشور ایجاد گردیده است که تمامی نحله‌های جمعیتی، قومی و مذهبی کشور حضورشان را در ساختار قوه اجرایی کشور مشاهده نموده و به صورت واقعی از مطالبات و حقوق شهروندی آنان حمایت گردیده و در سیاست‌گذاری‌های اصلی کشور سهم داشته باشند؛ بنابراین، در این طرح می‌توان معاونان ریاست جمهوری را هم افزایش داده و هم صلاحیت‌های اجرایی برای آنان در نظر گرفت که حضور واقعی شهروندان در رهبری قوه اجرایی کشور تأمین گردد. این نوشته در صدد شده است تا زمینه‌های تئوریک این طرح را بررسی نموده و راه‌حلی جهت در نظر گرفتن صلاحیت‌های اجرای معاونان ریاست جمهوری پیشنهاد نماید.

۲. اصل نمایندگی، مبنای مشروعیت نظام سیاسی مردم‌سالار

اعمال حاکمیت و تصرف در قلمروهای عمومی و خصوصی شهروندان و دخالت در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جمعیت‌های سرزمینی کشورها، نیازمند بنیادهای لازم و استحکام‌یافته حقوقی و اخلاقی است تا بر بنیاد آن، مشروعیت عمل حاکمیتی را موجه، استدلال‌پذیر و قابل عمل نموده و منطق دخالتش را تثبیت و قابل پذیرش نماید. دولت‌های اقتدارگرا و استبدادی دارای بنیادهای دینی، مذهبی، قومی، نژادی و مانند آن می‌باشند که بر اساس آن‌ها، اعمال اقتدار و سلطه استبدادی‌شان را توجیه‌پذیر نموده و حاکمیت سیاسی‌شان را اعمال می‌نمایند. اعمال حاکمیت نظام‌های دموکراتیک و مردم‌سالار سیاسی اما نیازمند بنیادهای مشروعیت‌ساز دیگر است که با بنیادهای مشروعیت‌ساز نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و استبدادی، کاملاً متفاوت می‌باشد.

نقطه محوری و بنیادینی که نظام‌های مردم‌سالار و دموکراتیک بر آن اتکا نموده و مشروعیت خویش را بر اساس آن توجیه‌پذیر می‌سازند، تأمین نمایندگی مردم در حوزه‌های گوناگون حاکمیت می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر، اعمال اراده حاکمیتی مردم و جمعیت‌های سرزمینی کشورها است که به نظام‌های سیاسی اجازه می‌دهد تا قلمروهای وسیعی از حیات عمومی و خصوصی‌شان را تحت تأثیر قرار دهند. تمهید زمینه و تأمین سازوکارهای ساختاری جهت اعمال اراده شهروندان در حوزه‌های حاکمیتی، ایجاد سازوکارهای سیاسی را مشروعیت بخشیده و مساعدت می‌کند تا نظام‌های سیاسی شکل گرفته و نهادهای حاکمیتی به سامان برسند. بنا بر چنین فهم و دریافتی از مبانی مشروعیت نظام‌های مردم‌سالار و دموکراتیک است که قوانین اساسی کشورها مفهوم و محتوای این امر را درج متن نموده و به موقعیت و جایگاه مهم و برجسته آن اعتراف می‌نمایند. ماده چهارم قانون اساسی افغانستان نیز به این امر اعتراف نموده و به صورت صریح بیان داشته است که «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کنند».

با توجه به مفهوم این ماده قانون اساسی، اعمال حاکمیت بر جمعیت‌های سرزمینی بر بنیاد اراده شهروندان شکل گرفته و بر اساس آن، اعمال حاکمیت مشروعیت یافته است. مفهوم این متن این است که اعمال حاکمیت و تصرف در قلمروهای عمومی و خصوصی شهروند و ایجاد نظم و انضباط سیاسی و اجتماعی در قلمروهای سرزمینی که بر بنیادهای ایدئولوژیکی، خانوادگی، شاهی، سلطنتی و مانند آن سامان یافته باشند، مشروعیت نداشته و نمی‌توانند حاکمیت ملی را تمثیل نمایند؛ بنابراین، مبنای اصلی مشروعیت نظام سیاسی کشور، تأمین اصل نمایندگی با سازوکارهای انتخاباتی می‌باشد که تصرفات نظام را در قلمروهای گوناگون حیات اجتماعی و سیاسی شهروندان مشروعیت می‌بخشد.

اصل این سخن در مورد نظام‌های دموکراتیک سیاسی مورد توافق می‌باشد که ارکان نظام‌های سیاسی مردم‌سالار مانند قوه مقننه و قوه مجریه و به نحوی قوه قضاییه محصول نمایندگی است که از سوی شهروندان اعطا گردیده و این نمایندگی در ظرف انتخابات تجلی یافته و نهادهای دولتی را شکل داده است. این مفهوم در سطوح تئوریک و عملی مورد قبول و پذیرش بوده و هیچ تردیدی در جهت مخدوش و یا کمرنگ کردن این بنیاد وجود نداشته و همگان بر اجرا و تأمین این اصل پافشاری و تأکید دارند؛ ولی بحثی که وجود دارد این است که چگونه و با چه مکانیزمی می‌توان این اصل بنیادین را در ساختارهای حاکمیتی و نهادهای سیاسی و حکومتی تأمین نمود. دقیقاً در همین راستا است که نظام‌های متفاوت سیاسی در جهان شکل گرفته و هر کشوری بر اساس بنیادهای فرهنگی، عنعنوی و تاریخی خویش، به ایجاد و تأسیس نظام سیاسی متناسب پرداخته‌اند.

در این میان اما کشور افغانستان نیز به مدلی از حاکمیت مردم‌سالار دست یافته است که به نحوی مکانیزم‌های حضور و مشارکت مردم را در اعمال حاکمیت سیاسی تأمین نموده است. ایجاد مکانیزم‌های انتخاباتی در گزینش قوای سه‌گانه به صورت مستقیم و غیر مستقیم، تمهید مکانیزم‌های نظارتی بر عملکرد نهادها و تأسیسات حکومتی، تأمین آزادی‌های رسانه‌ای و مطبوعاتی، استجواب نهادهای حکومتی و قرار دادن اعمال آنان در معرض قضاوت و داوری افکار عمومی و در نتیجه مکانیزم انتخاب و گزینش نمایندگان‌شان در قوای اجرایی، تقنینی و به نحوی در قوه قضایی، تأمین شده است (دانش، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

روشن است که تأمین چنین مکانیزم‌هایی در ساختار نظام سیاسی کشور ما مبتنی بر اصل «نمایندگی» است که از طریق آن، حاکمیت ملی تأمین گردیده و پایه‌های مشروعیت آن استحکام پیدا می‌کند. نمایندگی به تعبیر هابز، توافق و میثاق انبوهی از مردم با یکدیگر است که اکثریت‌شان به فرد یا مجلسی از افراد حق دهند که از همه آنان - چه کسانی که رأی موافق داده‌اند و چه کسانی که رأی مخالف داده‌اند - نمایندگی کنند و تمامی اعمال و تصمیمات آنان را تصویب کنند تا باهم در صلح

زندگی کرده و از گزند خارجیان در امان باشند (مارتین لاکلین: ۱۴۷). نمایندگی در این دیدگاه، مفهوم یکپارچه‌ای است که انبوهی از انسان‌ها به شخص واحدی تبدیل می‌شوند که تحت نام کشور و در زبان مدرن «دولت» نامیده می‌شود و این دولت در مقام حاکم که شخص واحد است، تمثیل می‌شود. بر اساس دیدگاه نمایندگی است که «ملت» بعد از پایه‌گذاری قدرت حاکم، به وجود می‌آید و اصولاً پیش از شکل‌گیری کشور، ملت وجود ندارد؛ زیرا قبل از پایه‌گذاری قدرت حاکم، ملت نه شخص واحد بلکه جمعیتی از اشخاص منفرد بوده است. بر همین اساس است که اگر مردم به منظور «ایجاد دولت» گردهم آیند، یک دموکراسی را شکل می‌دهند که همان میثاق و پیمان آنان به مثابه اراده همه شهروندان، قدرت حاکم به حساب می‌آید (مارتین لاکلین: ۱۴۷).

بنابراین، نمایندگی مفهومی است که به مثابه قدرت مؤسس و در جایگاه اقتدار مشروعیت‌بخش، نظام‌های سیاسی را ایجاد نموده و تصرفات و دخالت‌های آن را در حوزه‌های مختلف عمومی و خصوصی موجه و استدلال‌پذیر می‌نماید. بر بنیاد همین نظریه مدرن است که قانون اساسی افغانستان نیز مشروعیت حاکمیتش را بر بنیاد اصل «نمایندگی» بنا نموده و با صراحت بیان داشته است که حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود، آن را اعمال می‌کنند.

البته، باید خاطر نشان کرد که بحث ما در این نوشته بازتاب اصل نمایندگی در کل نظام سیاسی و تمامی ارکان آن نیست؛ بلکه موضوع بحث ما در این جا تنها انعکاس اصل نمایندگی در رکن اجرایی نظام سیاسی ما یعنی حکومت با ریاست رئیس جمهور می‌باشد. در این نوشته رکن اجرایی و قوه مجریه نظام سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد که آیا توانسته است اصل نمایندگی را به صورت کامل کلمه بازتاب دهد؟ آیا مشکلی در این زمینه وجود دارد که نیازمند اصلاح و تغییر در مکانیزم‌های رهبری قوه اجرایی باشد؟ آیا ساختار رهبری قوه مجریه، یک رئیس جمهور با دو معاون، اصل نمایندگی را به صورت اساسی بازتاب داده است یا این که چالش‌هایی در این مکانیزم وجود دارد که نیازمند تغییر و اصلاح می‌باشد؟

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

هرچند مکانیزمی که برای نظام سیاسی و قوه مجریه ما سنجیده شده است، در اصل خود مکانیزم جالب است که اگر به درستی تعریف و از ابهام بیرون شود، اصل نمایندگی را می‌تواند به صورت بسیار بهتر از حالا بازتاب داده و به صورت عینی‌تر مشارکت نمایندگان افشار اجتماعی را تأمین نماید. معاونت‌های ریاست جمهوری در بخش اجرایی و در قوه مجریه دقیقاً در جهت تأمین مشارکت حداکثری شهروندان تأسیس و ایجاد شده است. بر اساس ماده ۶۰ قانون اساسی، رئیس جمهور در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت‌های خود را در عرصه‌های اجراییه،

تقنینیه و قضاییه، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال می‌کند. رئیس جمهور دارای دو معاون، اول و دوم، می‌باشد. کاندیدای ریاست جمهوری نام هردو معاون را همزمان با کاندیدا شدن خود به ملت اعلام می‌دارد. معاون اول رئیس جمهور در حالت غیاب، استعفا و یا وفات رئیس جمهور، مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی، عمل می‌کند. در غیاب معاون اول رئیس جمهور، معاون دوم، مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی، عمل می‌کند.

انتخاب دو معاون برای رئیس جمهور دقیقاً در جهت تأکید بر تأمین مشارکت حداکثری شهروندان و تمهید زمینه‌های اعمال حاکمیت بر بنیاد نمایندگی صورت گرفته و بر اساس مطالبه حضور مؤثر و واقعی اقوام کشور در رأس هرم قوه اجراییه صورت‌بندی شده است. این مکانیزم یکی از مکانیزم‌های تقریباً عالی است که زمینه‌های حضور واقعی اقشار اجتماعی کشور را به صورت عینی تأمین نموده و اشراف حاکمیتی بر سیاست‌گذاری‌های حکومتی را در قلمروهای وسیع سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی، تأمین می‌نماید. به همین دلیل، حضور معاونان ریاست جمهوری در رأس هرم قوه اجراییه، مکانیزم درست است که مشارکت و حضور واقعی و مؤثر اقوام را در بخش اجرایی تأمین می‌نماید.

به همین دلیل، می‌توان نظام سیاسی کشور را از نوع نظام‌های مشارکت‌پذیر دانست که بر بنیاد اصل نمایندگی بنا یافته است. ماده اول قانون اساسی، افغانستان را دولت جمهوری اسلامی دانسته و بر رکن جمهوریت نظام سیاسی تأکید کرده است. همگام با همین معنا در ماده چهارم قانون اساسی بیان شده است که «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کنند. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.» این ماده‌ها صراحت دارند که نظام سیاسی افغانستان، نظامی مردم‌سالار و دموکراتیک است که بر بنیاد اصل نمایندگی ایجاد شده است.

بر همین اساس است که ارکان اصلی این نظام، یعنی قوه مجریه و قوه مقننه، بر اساس انتخابات و به اساس اصل نمایندگی تشکیل و ایجاد می‌گردد. قوه مقننه نیز با پیشنهاد رئیس جمهور و تأیید ولسی جرگه ایجاد و به نحوی محصول تصمیم دو نهاد انتخابی است که بر قوه قضاییه تکیه می‌زند. علاوه بر ارکان اصلی نظام، نهادهای دیگری چون شوراهای ولایتی، شوراهای ولسوالی، شوراهای قریه و شاروالی‌ها و مجالس شاروالی‌های جزو مهم‌ترین نهادهای نظام سیاسی ما است که به وسیله انتخابات ایجاد گردیده و به‌عنوان نمایندگان ملت به اجرای وظایف و مکلفیت‌های خویش می‌پردازند؛ بنابراین، اصل نمایندگی در بسیاری نهادهای ساختاری دولت به صورت اساسی تعبیه شده و نمایندگی از مردم را به صورت کامل تمثیل می‌نماید.



۳. اصل نمایندگی و چالش‌های ساختاری در رهبری قوه مجریه

چنان‌که تذکر رفت، قوه مجریه بر اساس قانون اساسی، نهادی است که متشکل از رئیس جمهور و دو معاون آن می‌باشد که هر سه تایی آنان به‌عنوان شخصیت حقوقی نهاد ریاست جمهوری، رهبری قوه مجریه را به عهده دارند. ماده ۶۰ قانون اساسی صراحت دارد که «رئیس جمهور در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت‌های خود را در عرصه‌های اجراییه، تقنینیه و قضاییه، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال می‌کند. رئیس جمهور دارای دو معاون، اول و دوم، می‌باشد که کاندیدای ریاست جمهوری نام هر دو معاون را همزمان با کاندیدا شدن خود، به ملت اعلام می‌دارد.» این ماده صراحت دارد که رهبری قوه مجریه را نهاد ریاست جمهوری متشکل از رئیس جمهور و دو معاونش به عهده دارد. این مهم از آن‌جا ناشی شده است که اصل نمایندگی در این قوه به صورت دقیق و عادلانه بازتاب یافته و نهاد ریاست جمهوری تمثیل‌کننده اراده تمامی اقشار اجتماعی افغانستان بوده و در تصمیم‌گیری‌های اساسی دخالت و صلاحیت داشته باشد؛ بنابراین، شخصیت حقوقی ریاست جمهوری، نمایندگی مردم و شهروندان را به صورت بنیادی تأمین نموده و به صورت واقعی بازتاب داده است.

بدیهی است که نظریه نمایندگی الزامات و کارویژه‌های خاصی دارد که باید مورد رعایت و توجه قرار بگیرند. یکی از الزامات نظریه نمایندگی این است که باید از اتباع خویش به صورت واقعی نمایندگی کند و محتوای پیمان و میثاقی که بر اساس آن سازوکارهای حاکمیت و نظام سیاسی ایجاد شده است، مورد عمل حاکم و یا تیم حاکم قرار بگیرد. اصل نمایندگی از آغاز تولد تا هم‌اکنون مراحل متفاوت و متکامل را طی کرده و امروزه قلمروهای گسترده‌ای را تحت پوشش قرار داده است. نظریه نمایندگی در ابتدا به‌عنوان «قدرت مؤسس» نقش بی‌بدیل را ایفا نموده و به‌عنوان خالق دموکراسی، نظام عمیق و بزرگ مردم‌سالاری را در تاریخ دموکراسی به یادگار گذاشته است. اصل نمایندگی تنها حاکمیت‌هایی را مشروعیت و مقبولیت اخلاقی بخشید که بر بنیاد اعمال اراده شهروندان شکل گرفته و با رضایت مردم و جمعیت‌های سرزمینی ایجاد شده و به مثابه نماینده مردم و شهروند به اعمال حاکمیت پرداخته باشد. اصل نمایندگی در این مرحله از تاریخ خویش حداقل به‌عنوان مؤسس دموکراسی و ایجادکننده حاکمیت دموکراتیک به رسمیت شناخته شده است. این دیدگاه هرچند در مراحل اولیه‌اش نتوانست نقش مؤثر در ادامه اعمال حاکمیت ایفا نموده و ادامه تصرفات و اعمال حقوقی حکومت‌ها را تأثیرپذیر بسازد؛ ولی در ایجاد و تأسیس حاکمیت‌های دموکراتیک نقش بی‌بدیلی را ایفا نموده است که دستاورد تاریخی و ملموس بود که برای بشریت عرضه نمود.

اما نظریه نمایندگی در فرایند تکامل تاریخی اش قدرت مؤسس را از خالق دموکراسی به مثابه کنشگران فعال سیاسی و اجتماعی ارتقا بخشیده و نقش قوی و مؤثر را، هم در ایجاد نظام‌های دموکراتیک و هم در مشروعیت دوام اعمال حاکمیت حکومت‌ها، به دوش گرفته است. نظریه نمایندگی به‌عنوان دیدگاه تجدید یافته در حوزه حقوقی عمومی، قلمرو گسترده‌ای را تحت پوشش قرار داده و معتقد شده است که اراده شهروندان نه تنها در ایجاد نهادهای حاکمیتی و تأسیس قدرت حاکمه مؤثر می‌باشد که در تغییر دولت‌ها و نظام‌های سیاسی و هم‌چنان در اعمال مطالبات‌شان از نظام سیاسی موجود، مؤثر و جدی بوده و امروزه به‌عنوان مؤثرترین اقتدار کنشگر در حوزه حقوق عمومی دانسته شده است. به همین دلیل، اراده عمومی، قدرت مؤسس را اقدام خالص عقل و سرکوب تمامی احساسات دانسته و این مفهوم شهرت یافته است که اراده عمومی همیشه بر صواب بوده و همواره متمایل به خیر عمومی می‌باشد (مارتین لاکلین، ۱۴۷: ۱۴۷). بر اساس همین تفسیر از اصل نمایندگی است که شهروندان و جمعیت‌های سرزمینی از این حق برخوردار می‌باشند که هم حاکمیت‌های مردم‌سالار و دموکراتیک را ایجاد و تأسیس نمایند و هم بر دوام مشروع اعمال حاکمیت‌شان نظارت نمایند. بر همین مبنا است که نه تنها ایجاد حاکمیت که دوام حاکمیت و اعمال صلاحیت‌های اقتداری نظام‌های سیاسی نیز وابستگی معنادار با رضایت شهروندان و اعمال اراده‌های واقعی آنان یافته است. همان‌طور که ایجاد نظام‌های سیاسی نیازمند اراده شهروندان می‌باشد، برای ادامه کار و فعالیت‌های حاکمیتی‌اش نیز نیازمند رضایت و اعمال اراده شهروندان می‌باشد. هر نوع تصرف حاکمیتی بدون رضایت شهروندان و جمعیت‌های سرزمینی، از مشروعیت سیاسی و اخلاقی برخوردار نبوده و فاقد مبنای دموکراتیک برای اعمال حاکمیت می‌باشد. در نتیجه، اصل نمایندگی هم ایجاد نظام‌های سیاسی را مشروعیت می‌بخشد و هم دوام کار و فعالیت‌های حاکمیت‌ها را.

بر اساس این فهم و تحلیل از اصل نمایندگی در حوزه حقوق عمومی، چالش عمده‌ای که در ساختار قوه اجرایی حکومت تنظیم و صورت‌بندی شده است، به مشاهده می‌رسد. نظمی که در رهبری قوه اجراییه و ریاست جمهوری کشور پیش‌بینی شده است، این معنا را القا می‌نماید که ریاست جمهوری به مثابه یک مقام، دارای شخصیت حقوقی است که با یک رئیس جمهور و دو معاون تمثیل می‌شود. مفهوم واضح آن این است که نمایندگی مردم و شهروندان در این هیأت صورت‌بندی شده و این شخصیت (نه شخص) در مقام عمل ملزم به اعمال اراده موکلانش می‌باشد؛ بنابراین، صلاحیت‌های ریاست جمهوری، همان صلاحیت‌هایی است که به مقام و شخصیت حقوقی ریاست جمهوری تفویض و اعطا شده است نه به شخص رئیس جمهور و یا دو معاون آن. بر همین اساس است که نهاد ریاست جمهوری دارای صلاحیت‌های مشروع است که اقتدار مؤسس، آن را به این

نهاد تفویض کرده و تمامی اشخاص رهبری‌کننده ریاست جمهوری از همان صلاحیت برخوردار باید باشند که شخص رئیس جمهور آن را اجرا و عملیاتی می‌نماید. به همین دلیل است که عزل، برکناری و سایر احکام مرتبط به معاونان ریاست جمهوری در حوزه صلاحیت نهادهای خاص گذاشته شده و قاعدتاً از اکثریت امتیازاتی که رئیس جمهور برخوردار می‌باشد، معاونان نیز باید برخوردار باشند.

اما مشکل و چالشی که گریبان‌گیر جایگاه حقوقی ریاست جمهوری می‌باشد، این است که این فهم از متون قانون اساسی به صورت واضح و شفاف قابل برداشت نیست. برداشت و فهم ابتدایی از متون قانون اساسی این است که شخص رئیس جمهور تنها صلاحیت اجرا و رهبری نهاد ریاست جمهوری را به عهده داشته و ممثل شخصیت ریاست جمهوری می‌باشد. این ابهام در قانون اساسی موجب شده است که در دوره‌های حاکمیت نظام سیاسی بعد از بُن، صلاحیت‌ها و مکلفیت‌های معاونان ریاست جمهوری به‌عنوان یکی از سؤال‌های اصلی نسبت به نظام حقوق اساسی کشور مطرح بوده و از نظر اجرایی نیز دچار ابهامات و اشکالات قابل توجه بوده است.

پرسش این است که اگر معاونان ریاست جمهوری از تکت رهبری‌کننده ریاست جمهوری است و یکی از ارکان قوام نهاد حقوقی ریاست جمهوری می‌باشد، چه وظایف و صلاحیت‌هایی برای آن در نظر گرفته شده است؟ آیا معاونان از همان صلاحیت برخوردارند که رئیس جمهور برخوردار می‌باشد؟ و اگر از چنین صلاحیت‌هایی برخوردار نمی‌باشند، الزام به حضور آنان در زمان انتخابات ریاست جمهوری و در زمان ریاست جمهوری به چه معنا است و رأی مردم در انتخاب آنان چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ به دلیل چنین ابهامات است که بسیاری از طرح‌ها، پیشنهادات و هدایات معاونان ریاست جمهوری به بن‌بست اجرایی برخورد و عملاً به منصفه عمل و اجرا نرسیده است.

به نظر می‌رسد که این چالش، از عمده‌ترین چالش‌های ساختاری نظام سیاسی کشور ما است که الزامات اصل «نماینده‌گی» را نتوانسته است به معنای واقعی کلمه تأمین و اراده‌های اقشار اجتماعی کشور را اعمال نماید. مردم و شهروندان کشور نه با شخص بلکه با تکت انتخاباتی و با هیأت رهبری ریاست جمهوری در رأس قوه مجریه، تعهد و پیمان بسته‌اند و شخصیت حقوقی رهبری قوه مجریه را به‌عنوان نمایندگان‌شان در اعمال سیاست‌ها، برنامه‌ها و مطالبات‌شان گزینش و انتخاب نموده‌اند. به همین دلیل، انتظار آن بوده است که طرح‌ها، پلان‌ها، هدایات و برنامه‌های توسعه‌ای، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی که از سوی معاونان ریاست جمهوری ارائه می‌شوند، صلاحیت تأیید یافته و به منصفه اجرا و ظهور عملی برسد. این در حالی است که بسیاری از طرح‌ها و پیشنهادهای توسعه‌ای، امنیتی، سیاسی و اقتصادی معاونان تیم رهبری‌کننده ریاست جمهوری از ضمانت اجرای لازم برخوردار نمی‌باشند. بر اساس این تحلیل، ساختار کنونی نظام سیاسی کشور در بخش قوه مجریه دچار اشکالات و چالش‌های

جدی می‌باشد که جهت تأمین واقعی الزامات اصل نمایندگی، ضرورت به اصلاح و بازنگری شفاف و واضحی در این زمینه می‌باشد.

این مشکل در انتخابات دوره اول حکومت وحدت ملی به یک چالش واقعی تبدیل گردید که برای رفع این مشکل راه‌کار ایجاد دولت وحدت ملی سنجیده شد و تا هم‌اکنون به صورت معیوب و کج‌دار ادامه یافته است. ساختار حکومت وحدت ملی بر بنیاد طرح نظام صدارتی تأسیس شده است که حکومت وحدت ملی ملزم شده بود تا با برگزاری انتخابات شوراهای ولسوالی، زمینه دایرشدن لویه‌جرگه تعدیل قانون اساسی را فراهم نموده و اصلاح ساختار نظام سیاسی را در دستور کار خویش قرار دهد. بر اساس تفاهم‌نامه حکومت وحدت ملی، لازم بود که سیستم ریاستی و یا نیمه‌ریاستی کنونی اصلاح گردیده و دو نهاد ریاست جمهوری و نهاد اجرایی صدارت با صلاحیت‌های مشخص و روشن در درون نظام سیاسی کشور ایجاد و تأسیس شود. این طرح هرچند در این دوره از عمر حکومت وحدت ملی به مرحله اجرا نرسید؛ ولی حاکی از چالش عمده ساختاری در نظام سیاسی کشور می‌باشد که باید به صورت جدی مورد ارزیابی قرار گرفته و راه‌حل‌های درستی برای آن جست‌وجو شود.

۴. تأمین اصل نمایندگی با تصریح صلاحیت‌های روشن معاونان ریاست جمهوری

یکی از راه‌حل‌هایی که می‌تواند الزامات اصل نمایندگی را تأمین و مشارکت حداکثری را تمثیل نماید، وضاحت و شفافیت در صلاحیت‌های مقام و شخصیت حقوقی ریاست جمهوری است؛ به این مفهوم که علاوه بر تبیین صلاحیت‌های شخص رئیس جمهور، صلاحیت‌های معاونان ریاست جمهوری نیز در قانون اساسی تبیین گردیده و قلمرو اجرایی آن نیز مشخص شود. علاوه بر تبیین صلاحیت معاونان ریاست جمهوری، می‌توان معاونان بیش‌تری جهت تأمین مشارکت حداکثری شهروندان در اعمال اراده سیاسی و تعیین سرنوشت‌شان برای ریاست جمهوری در نظر گرفت تا مشارکت حداکثری شهروندان در اعمال اراده‌شان تأمین گردد. به صورت نمونه می‌توان سه یا چهار معاون از گروه‌های عمده قومی هزاره، ازبیک، تاجیک، پشتون و... برای رئیس جمهور در نظر گرفت و شخص رئیس جمهور به‌عنوان نماد وحدت ملی از هر نوع تعلق تباری و طایفه‌ای و قومی مبرا دانسته شده و متعهد شود که وحدت ملی را به صورت اساسی و دقیق آن تمثیل نماید.

۴-۱. تمثیل ایجابی صلاحیت معاونان

صلاحیت معاونان ریاست جمهوری را می‌توان به صورت‌های متفاوت مورد تحلیل و بررسی قرار داده و در صورت تأیید یکی از آن موارد، برای درج در قانون اساسی پیشنهاد نمود. یکی از این موارد، تمثیل صلاحیت‌های معاونان ریاست جمهوری به صورت ایجابی می‌باشد؛ به این مفهوم: همان‌طور که صلاحیت‌های شخص رئیس جمهور به‌عنوان رهبری تیم ریاست جمهوری در قانون اساسی مشخص و روشن می‌باشد، لازم است که صلاحیت‌های معاونان نیز به صورت روشن در قانون اساسی تعریف شود. این صلاحیت‌ها به صورت اثباتی در نظر گرفته شده و برای آن جایگاه حقوقی مشخصی در نظر گرفته شود. صلاحیت‌های اثباتی به این معنا که در قانون اساسی گنجانده شود که صلاحیت‌های اجرایی معاونان رئیس جمهور تا این محدوده‌ها بوده و از حق دخالت در آن حوزه‌ها برخوردار می‌باشند. بر همین اساس، معاونان ریاست جمهوری می‌توانند احکام و تکالیف را در چارچوب قانون و نظم سیاسی کشور برای اجراءات امور صادر نموده و امر و نهی نمایند. به‌عنوان نمونه: تصریح شود که معاون رئیس جمهور مانند شخص رئیس جمهور، صلاحیت دارد تا دیدگاه‌هایش در مورد اختصاص بودجه برای طرح‌های انکشافی و توسعه‌ای، مورد رعایت قرار بگیرد.

تمثیل ایجابی صلاحیت‌های معاونان ریاست جمهوری را می‌توان به این صورت نیز تبیین نمود که معاونان صلاحیت داشته باشند تا طرح‌های خود را به کابینه و یا هر مرجع تصمیم‌گیری و اجرایی ارائه نموده و در چارچوب قوانین، امکانات، ضرورت‌ها و مصالح ملی به تصویب رسانده و تیم رهبری حکومت و به تبع آن، نهادهای اجرایی مکلف باشند تا این طرح‌ها را اجرایی نموده و به مرحله عمل برسانند. در این رویکرد هرچند امر و نهی مستقیمی از سوی معاونان به نهادهای تحت امر رهبری تیم ریاست جمهوری وجود ندارد؛ ولی از آن‌جا که معاونان صلاحیت ارائه طرح و تصویب آن را بر اساس معیارهای در نظر گرفته شده دارا می‌باشند، لازم است که مورد عمل و اجرا قرار گرفته و نهادهای اجرایی رسماً در برابر معاونان ریاست جمهوری پاسخگو باشند. هرچند اعمال صلاحیت‌های معاونان تیم ریاست جمهوری با همین شیوه و مکانیزم پیگیری و تعقیب می‌شود؛ ولی چون تصریحات قانونی و مستندات حقوقی لازم را ندارد، از ضمانت اجرای موفقیت برخوردار نمی‌باشد. لذا لازم است در قانون اساسی گنجانده شود که مطالبات ملی گروه‌های اجتماعی که در تطابق با اصول اخلاقی، منافع و مصالح ملی و در چارچوب قوانین، امکانات و ضرورت‌ها ارائه می‌شود، در صلاحیت معاونان ریاست جمهوری است که چنین مطالبات را در مراجع عملیاتی طرح و به تصویب برسانند و بر اساس آن، ضمانت اجرای عملی برای آن در نظر گرفته شده و مورد پیگرد قانونی و اجرایی قرار بگیرد.

این امر هرچند یکی از راه‌های تأمین مشارکت واقعی نماینده شهروندان می‌باشد که به صورت عینی در تعیین مقدرات و تأثیرگذاری مستقیم در سیاست‌گذاری‌ها، پلان‌ها و اجرائات حکومت دخالت و تصرف دارد؛ ولی این رویکرد نیز خالی از چالش نبوده و صلاحیت‌های موازی را در تیم رهبری قوه اجراییه و حکومت ایجاد می‌نماید. چنانچه هر معاون بر اساس صلاحیت خودش احکام و دستور صادر نماید، هرج و مرج در رهبری حکومت به وجود آمده و تعارضات و تناقضات زیادی را در اجرا و نظر به وجود خواهد آورد.

برای گریز از این محذوریت و یا تقلیل اثرات تداخل وظایف می‌توان معیارهایی را برای اعمال صلاحیت معاونان ریاست جمهوری در نظر گرفت؛ چنان‌که که این‌گونه محدوده‌گذاری برای صلاحیت‌های رئیس جمهور نیز در نظر گرفته شده است. ماده ۶۶ قانون اساسی در جهت تحدید اعمال صلاحیت‌های رئیس جمهور صراحت دارد که «رئیس جمهور در اعمال صلاحیت‌های مندرج این قانون اساسی، مصالح‌علیای مردم افغانستان را رعایت می‌کند. رئیس جمهور نمی‌تواند بدون حکم قانون، ملکیت‌های دولتی را بفروشد یا اهدا کند. رئیس جمهور نمی‌تواند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی استفاده نماید.» بر اساس این الگو می‌توان برای صلاحیت‌های معاونان ریاست جمهوری محدودیت‌هایی را در نظر گرفته و در چارچوب منافع و مصالح ملی، صلاحیت‌هایی برای آنان در نظر گرفت.

۴-۲. تمثیل سلبی صلاحیت معاونان

هم‌چنان می‌توان صلاحیت معاونان رئیس جمهور را با شیوه‌ها و مکانیزم‌های سلبی تمثیل نمود؛ به این صورت که در قانون اساسی تصریح شود که معاونان ریاست جمهوری صلاحیت دارند که مصوبات نهادهای اجرایی را که در تطابق با قوانین نافذ و اصول اخلاقی نبوده و یا مصالح، ضرورت‌ها و منافع ملی در آن‌ها رعایت نشده باشد، از اجرائات بیرون کشیده و متوقف نمایند. این مکانیزم نیز با چالش‌هایی روبه‌رو است با این توضیح که اگر هر معاون بر اساس فهم و برداشت خود در برابر طرح‌ها و پلان‌های اجرایی بایستد و از دور اجرا و عملی شدن خارج نماید، هرج و مرج جدی در اجرائات حکومت به وجود آمده و مشکلات اساسی ایجاد خواهد کرد.

ماده ۹۴ قانون اساسی نیز نمونه دیگر است که بر اساس آن، می‌توان صلاحیت‌های معاونان رئیس جمهور را در جهت رد و نفی مصوبات حکومت تنظیم نمود. این ماده صراحت دارد که «... در صورتی که رئیس جمهور با مصوبه شورای ملی موافقه نداشته باشد، می‌تواند آن را در ظرف پانزده روز از تاریخ تقدیم با ذکر دلایل به ولسی جرگه مسترد نماید.» بر این اساس، معاونان ریاست جمهوری

صلاحیت داشته باشند که هر مصوبه حکومت را که مخالف اصول مندرج قانون اساسی باشد - مانند عدم رعایت انکشاف متوازن، عدم رعایت عدالت و تعارض با منافع علیای کشور و... - جهت بررسی مجدد در مراجع تصمیم‌گیری و الزام به اتخاذ تصمیم مطابق با اصول و منافع ملی، ارجاع دهند؛ ولی از طرف دیگر، صلاحیت‌های معاونان نیز قاعده‌بندی شده و در چارچوب قانون و مصالح ملی محدودیت‌هایی نیز برای معاونان در نظر گرفته شود؛ چنان‌که ماده ۶۶ قانون اساسی، محدودیت‌هایی برای صلاحیت‌های رئیس جمهور در نظر گرفته است: «... رئیس جمهور نمی‌تواند بدون حکم قانون، ملکیت‌های دولتی را بفروشد یا اهدا کند. رئیس جمهور نمی‌تواند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی استفاده نماید.»

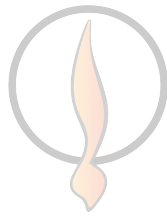
۴-۳. تمثیل تلفیقی صلاحیت معاونان با رعایت معیارهای لازم

در مورد صلاحیت‌های معاونان ریاست جمهوری می‌توان تمثیل تلفیقی را پیشنهاد نمود؛ به این مفهوم که معاونان ریاست جمهوری، مانند شخص رئیس جمهور، از صلاحیت‌های سلبی و اثباتی برخوردار باشند که هم صلاحیت دستور را دارا باشند و هم صلاحیت ممانعت از اجرای موارد اجرایی را داشته باشند؛ ولی از آن‌جا که این نوع صلاحیت با صلاحیت‌های رئیس جمهور به‌عنوان ممثل صلاحیت‌های نهاد ریاست جمهوری در تعارض قرار نگیرد، سازوکار و یا مکانیزمی سنجیده شود که تعارضات در سطح رهبری نهاد ریاست جمهوری تقلیل یابد و یا اصولاً صورت نگیرد. برای اعمال این نوع صلاحیت می‌توان معیارها و محدودیت‌هایی را در نظر گرفت که از یک‌سو بتواند مطالبات ملی شهروندان را در سطوح اجرایی به مرحله اجرا برساند و از سوی دیگر مانع اجرا و عملی شدن طرح‌هایی شود که از مصالح ملی، بنیادهای اخلاقی و اولویت‌های انسانی برخوردار نمی‌باشند.

این نوع صلاحیت با روح قانون اساسی نیز در تقارن می‌باشد با این توضیح که قانون اساسی جایگاه معاونان را به‌عنوان تمثیل‌کنندگان اصل نمایندگی در رهبری قوه مجریه در نظر گرفته و از جایگاه برجسته حقوقی همانند رئیس جمهور می‌شروعیت داده است. تنها لازم است که به صورت قانونی صلاحیت‌های آنان را تبیین نموده و با ارائه معیارهای لازم حقوقی و قانونی، از تعارض با صلاحیت‌های ریاست جمهوری برحذر دارد. اگر این مشکل حل شود، اصل نمایندگی رهبری قوه مجریه با وضاحت و شفافیت کامل تأمین گردیده و مطالبات موکلین به صورت واقعی به مرحله عمل می‌رسد.

منابع

۱. دانش، سرور (۱۳۸۹)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، انتشارات ابن سینا.
۲. قانون اساسی افغانستان.
۳. مارتین لاکلین (۱۳۸۸)، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران، نشر نی.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴